



مخترانی آدم شدن
حاج حسین خوش لجه

آدم شدن

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا أبا عبد الله السلام عليكم ورحمة الله
و بركاته

آدم شدن با عمل کردن به ولایت و امر؛ نه با دعا؛
عصمت انبیاء و ترک اولای آن‌ها و گناه کردن ما؛ گناه
و گناه ولایتی؛ ترک اولای آدم و یونس

رفقای عزیز! بعضی‌ها در جلسه هستند، بعضی‌ها
می‌بینی که [در] جاهای دیگر هستند، از دور و نزدیک به
من می‌گویند که دعا کن ما آدم بشویم. آخر من چه

بگویم؟! من حسابش را می‌کنم [و] می‌بینم [که] اولیش خودم آدم نیستم؛ اما خب این [سؤال] جواب دارد، به دعا هیچ کس آدم نمی‌شود، این را من به شما بگویم [که] دعا هیچ کسی را آدم نمی‌کند، مگر چه چیزی [آدم می‌کند]؟! عمل آدم می‌کند! عمل به ولایت، عمل به امر خدا.

وقتی شما حساب می‌کنی، می‌بینی که باید پی به حضرت آدم ببرید، به انبیاء پی ببریم، ببینیم این‌ها چه جور بودند؛ اگر این‌ها یک ترک اولی می‌کردند، امر را اطاعت می‌کردند؛ اگر امر را اطاعت نکنند، گناه می‌شود؛ شما بدانید این‌ها یک خطوری در قلب شان می‌آمد؛ یعنی یک خطوری در قلب آدم آمد، چهل سال گریه کرد؛

تا این که خلاصه ترک اولای او قبول شد.

یا یونس یک خطوری در قلبش کرد [که] گفت: چیزی که ما ندیدیم [چطور ایمان بیاوریم؟!] [انبیاء] این جورویها [ترک اولی دارند]! چون که آن‌ها عصمت دارند، گناه که نمی‌کنند.

یک عده‌ای متوجه نیستند، معصوم را هم گناه‌کار می‌کنند، متوجه این حرف‌ها نیستند، خدا آن‌ها را شفا بدهد! این‌ها [یعنی انبیاء] عصمت دارند [که] گناه نمی‌کنند؛ اما یک آنی [یعنی لحظه‌ای] می‌بینی [که] در ولایت، خطوری در قلب‌شان می‌شود [و] توی یک فکری می‌روند، آن [برایشان] ترک اولی می‌شود.

حالا رفقای عزیز یا غیر ذلک [یعنی غیر از رفقا] در هر کجا که هستند، می گویند ما می خواهیم آدم بشویم. باید این جور بشوید؛ گناه نکنید! مواظب امر خدا باشید! مواظب فرمان خدا باشید! آن ها مواظب فرمان خدا بودند. عزیزان من! قربان تان بروم، [آن وقت] آدم می شوید؛ آدم یعنی معصوم، معصوم گناه نمی کند.

حالا ما یک گناه داریم، یک گناه ولایتی داریم. آن ها [یعنی انبیاء] گناه نمی کنند، یک خدشه ای که راجع به ولایت، تزلزل داشته باشند، برای آن ها ترک اولی می شود [و] گوش شان مالیده می شود. اما مانه، ما گناه می کنیم، چون که ما عصمت نداریم.

آن‌ها همان آنی که در ولایت یک ذره‌ای خطور می‌کند که آیا در این فکری [که] می‌روند که یک خُ رده می‌خواهند؛ یعنی شاید هم بعضی‌هایشان می‌خواهند بفهمند؛ اما یک ذره [در فکر] می‌روند، مثل همان یونس که می‌گوید چیزی که ما ندیدیم، چطور قبول کنیم؟ اما در دهان حوت می‌افتد، حوت قسم می‌خورد [و] می‌گوید: اگر «یا لایله إلا أنت [شُبْحانک اِئْتی کُنْتُ من الظالمین]» نگفته بود، تا قیامت او را می‌گرداندم.

بالاتر از آدم شدن؛ ولایت به سلمان علم اولین و آخرین را داده است.؛ به خدا، ولایت و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یقین داشتن و سلمان شدن

رفقای عزیز! پس بنا شد [که] بیایید امر خدا را اطاعت کنید [و] گناه نکنید، [آن وقت] آدم می شوید! (لا إله إلا الله) حالا [که] آدم شدی، می خواهی بالاتر بروی [و] سلمان بشوی، چون که سلمان از انبیاء بالاتر است.

من در یک جایی گفتم [که] انبیاء باید به آنها برسند یا خواب ببینند یا وحی به آنها برسد. روایت داریم: سلمان علم اولین تا آخرین را دارد، چه کسی به او داده؟! ولایت به او داده [است].

امروز رفقای عزیز بودند، یک اشاره ای راجع به سلمان کردم؛ حالا شما [که] می خواهی سلمان شوی، باید یقین به خدا داشته باشی، یقین به ولایت داشته باشی، یقین

به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داشته باشی، این‌ها یکی هستند، ولایت با رسول الله؛ یعنی پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) صلوات بفرستید و خدا. این‌ها یکی هستند. چرا؟! فرمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمان خداست، فرمان علی (علیه السلام) فرمان خداست. بیا فرمان ببر!

سلمان از آن جایی که یقین به ولایت داشت، پدرش دید این در یک حرف‌هایی رفته، خلاصه او را توی چاه انداخت، چند وقت در چاه بود، متوسل شد [و] از چاه نجات پیدا کرد.

فرمان پدر و مادر صحیح است؛ اما تا جایی که

**خدشه به ولایت نخورد.؛ امر بالاتر از پدر و مادر
است.؛ احترام کردن پدر و مادر**

فرمان پدر بردن صحیح است؛ اما اگر امر کرد که دنبال ولایت نرو، آن [فرمان] دیگر باطل اعلام می شود. فرمان پدر صحیح است؛ اما تا جایی که به ولایت خدشه نخورد. اگر به شما گفت مکه نرو! باید بروی؛ اما اگر گفت زیارت امام رضا (علیه السلام) نرو! باید نروی! اگر گفت: کربلا نرو! باید نروی! چون که آن [زیارت] مستحب است [اما] امر پدر واجب تر است.

اما [سلمان] دید دارد [پدرش] امر می کند [که] تو در همین ایمانت بمان، دید [پدرش] اشتباه می کند،

مخالفت پدر را کرد. این پدر، امر آن پدر [حقیقی یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)] است. شما این را بدانید [که] اگر شما امر پدر و مادرتان را اطاعت می کنید؛ [در واقع] امر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اطاعت می کنید، امر خدا را اطاعت می کنید، امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را اطاعت می کنید، پس امر، بالاتر از پدر و مادر است.

اولاد باید پدر و مادر را احترام کند، خیلی ابعاد دارد که پدر و مادرت را احترام کن. چرا می گوید ما [شب قدر] سه طایفه را نمی آمرزیم؟! یکی عاق والدین و یکی شارب الخمر و یکی که یک برادر مؤمن از دست او ناراضی باشد؛ اما پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

می فرماید: ما پدران این امت هستیم. این بابا اگر امر کرد دنبال علی (علیه السلام)، دنبال پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نروید، باطل اعلام می شود. این را باید متوجه باشید.

سلمان مسلمان بود؛ وگرنه این قدر متدین نبود؛ زندگی سلمان و خریدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را از زن یهودیه

نمی خواهم این قضیه [سلمان] را، [خیلی] توسعه به آن بدهم، می خواهم مطلب روشن بشود. سلمان بلند شده، حالا [از چاه بیرون] آمده، گیر یک راهب افتاده، چندین سال پیش راهب بوده، از آن جا [گیر] راهب دیگر

[افتاده]، از این جا آمده گیر یک زن یهودیه افتاده، ببین این [سلمان] چقدر رنج کشیده [اما با] تمام این رنج‌ها که کشیده، می‌گوید: محمد (صلی الله علیه و آله) [با] تمام این رنج‌ها که سلمان کشیده، می‌گوید: علی (علیه السلام)!

حالا به من [ایراد می‌کنید و] می‌گویید که این [سلمان] که هنوز مسلمان نشده بود! چرا! آن در دین آن پیغمبرش که بود، مسلمان بود، در ظاهر ایمان به رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیآورده بود؛ [اما] سلمان مسلمان بود. اگر مسلمان نبود [که] این قدر متدین نبود. حالا این جا [پیش آن زن یهودیه] آمده، آن زن یهودیه

می گوید: از پادرختی ها بخور، [سلمان هم] می خورد. باغ این همه میوه دارد! یک دانه از آن [میوه ها] نمی چیند [که] بخورد. حالا به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خطاب شد، جبرئیل نازل شد: یا محمد (صلی الله علیه و آله)! صلوات بفرستید!

یا محمد (صلی الله علیه و آله)! من جبرئیل را نازل کردم، بلند شو! علی (علیه السلام) را با جبرئیل بردار، جبرئیل را مُخِیر کردم، مُخِیر است؛ اما من، جبرئیل را یک جوری کردم که اگر هر کاری بخواهد بکند [می کند]؛ یعنی [آن کار] می شود، او را اراده الله کردم، [تا] اراده کند درخت ها خلق می شود.

حالا [پیامبر (صلی الله علیه و آله) با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و جبرئیل] آمده [تا] این [سلمان] را بخرد. [سلمان] می گوید من بروم از خانم یک اجازه بگیرم، یکی دو سه تا [از] میوه ها [را] بچینم [و برای شما بیاورم]. رفت اجازه گرفت [و] دو سه تا میوه چید [و] جلوی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) گذاشت. بین این [سلمان] چقدر متدین است! ما به هر کجا برسیم لاف [متدینی] می زنیم، [به] هر چه برسیم می خوریم؛ حالا ادعای شیعیگی هم می کنیم، چه [برایمان] آوردند [و] نخوردیم؟! چه آوردند [و] نخریدیم!؟

یقین به امام زمان (عج الله فرجه)؛ چه کار کنیم که

امام زمان (عج الله فرجه) ما را بخرد؟

باباجان من! عزیزجان من! بیاید به امام زمان تان یقین کنید. کجا می رویم؟! به ولی الله الأعظم یقین کنیم. آن روز پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده، امروز امام زمان (عج الله فرجه) است. چقدر این سلمان یقین به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دارد، حالا علی (علیه السلام) یک عالم است، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یک عالم است. حالا آمده سلمان را می خرد [و] پیش خودش می برد [و] اتصال به خودش می شود. رفقای عزیز! بیاید یک کاری بکنید [که] امام زمان (عج الله فرجه) شما را بخرد! چه کار کنیم که امام زمان (عج الله فرجه) ما را بخرد؟! در بست حواس تان پیش خدا و ولی الله الأعظم

باشد [و] دنیا را نبینید.

مبتلا نشدن یوسف به گناه؛ اگر یک مؤمن به ولایت
برسد، خیانت در دلش نیست.؛ به امام زمان (عج
الله فرجه) یقین کردن و خلاف نکردن

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: چرا یوسف مبتلا
نشد؟! گفت: زلیخا را ندید. با زلیخا حرف زده؛ تاحتی
داریم زلیخا یک چیزی روی بُتَش انداخت، گفت: چرا
همچین کردی؟! گفت: می خواهم این کاری که ما
داریم می کنیم [را] بُتَم نبیند. گفت: من که چیزی روی
بُتَم نمی توانم بیندازم، او من را دارد می بیند. ببین
یوسف حرف زده [و] اختلاط کرده؛ چرا امام صادق (علیه

السلام) می گوید ندیده [است]؟! نگاه شهوت نکرد.

به دینم قسم! من دارم به شما می گویم [که] اگر کسی واقع خودش را در اختیار امام زمان (عج الله فرجه) بگذارد، شهوت او هم در اختیار اوست، بیاید [این طوری] بشوید [و] بدانید من راست می گویم. والله! بالله! تالله! اصلاً اگر یک مؤمن به ولایت برسد، خیانت در دلش نیست. ما نرسیدیم که نگاه به زن مردم می کنیم، من این قدر بدم می آید [که] اسمش را نمی آورم، نرسیدیم که نستجیرُ بالله خیانت می کنیم، نرسیدی که شهوت، تو را قبضه کرده، نرسیدی که شهوت، تو را از امام زمانت مهم تر کرده [است].

بیایید از این آب زندگانی بچشید. بیایید به امام زمان تان یقین کنید. والله! تمام خلاف‌ها را امام زمان (عج الله فرجه) خنثی می‌کند، اصلاً خلاف نمی‌کنی! ما این حرف‌ها را نمی‌فهمیم [و] مبنایش را نمی‌دانیم. اگر تو به زن مردم نگاه کردی، به کار خدعه نگاه کردی، به کار نیرنگ نگاه کردی، تو آن کار را از امام زمانت بالاتر می‌دانی!

جریان آن سرهنگ زمان شاه و آن دزد نقشه‌کش؛ نقشه‌ای که جدا از ولایت باشد، نقشه شیطانی است.؛ باطل بودن نقشه‌کشی و صحیح بودن عکس‌برداری

ما یک مسلمان نقشه کش هستیم، نقشه پیاده می‌کنیم. چه کسی این نقشه را دست ما داده؟! والله! شیطان دست ما داده [ست]. اگر یک دزدی بخواهد در یک خانه [ای] برود، همین‌طور می‌بیند [که] از کجا برود [و] از کجا بیاید؟ ما دزد ولایت هستیم.

من یک مثالی بزنم که یک قدری تنفس داشته باشیم. یک سرهنگی در زمان شاه بود، یک وقت [از جایش] بلند شد [و] دید که لباس‌هایش نیست، اسلحه‌اش هم نیست. حالا دزدها هم همین‌جور است، ناحیه به ناحیه است، آن زمان هم ناحیه بود. دزدی که در حسن‌آباد هست، چه کسی است؟! دزدی که در توپ‌خانه هست، چه کسی است؟! دزدها ناحیه به ناحیه معلوم هستند،

[این سرهنگ] پیش آن بزرگِ دزدها روانه کرد [و] گفت: من این انعام را می‌خواهم به این [دزد] بدهم، کی بوده [که] آمده [و] این را برده؟!]

ببین این چقدر این دزد نقشه کش است! [سرهنگ] انعام را آن‌جا گذاشت، آن دزد گرفت و آمد. اتفاقاً [آن سرهنگ] یک سگ هم داشت سگ آمریکایی پُرهوش، [به آن دزد] گفت: من درِ خانه‌ام نگهبان است، آخر تو چطوری آمدی؟! گفت: یک نهری بود که آب توی خانه شما می‌آمد، من چندین وقت از این نهر آمدم [و] به این سگ گوشت دادم، سگ را با خودم آشنا کردم، توی [خانه] آمدم، لباس‌های شما را برداشتم [و] پوشیدم، اسلحه تو را هم بستم. درِ خانه را [که] باز کردم، همه آن

سربازها هم به من سلام کردند، [من هم فرار کردم و] رفتم.

ببین این [دزد] نقشه ریخته، ما بیشترمان نقشه کش هستیم، بیایید دست از این نقشه کشی تان بردارید. رفقای عزیز! من زبانم لال بشود اگر بخواهم به شماها بگویم، من یک چیز کلّی دارم می گویم، می گویم [ما] نقشه کش شدیم. ببین این [شخص] چه جور نقشه می کشد، ولایت را چه جوری صحبت می کند، آیه قرآن را چه جوری صحبت می کند، نقشه دارد [و] روی یکی دیگر پیاده می کند. این نقشه است، این نقشه ها را بدانید! هر نقشه ای که جدا از ولایت باشد [و] پیاده بشود، نقشه شیطانی است؛ اما ما باید عکس برداری

کنیم.

عکس برداری صحیح است [یعنی] بدانیم آن که خیانت کرد چه جور شد! آن که غش در معامله می کرد چه جور شد! آن که نستجیرُ بالله نگاه به ناموس مردم می کرد چه جور شد! عکس برداری کنیم نه نقشه بکشید! عکس برداری صحیح است، نقشه کشی باطل است.

چه کار کنیم امام زمان (عج الله فرجه) ما را در آغوش بگیرد؟! دادن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) علم اولین تا آخرین را به سلمان

سر حرف اولمان بیاییم، چطور شد [که] سلمان این جوری شد؟! پس گفتیم بیایید شما هم درباره

امام زمان تان این جوری باشید [تا] آقا پیش شما بیاید [و] آقا شما را در بر بگیرد، در آغوش بگیرد. چه کسی را در آغوش می گیرد؟! کسی که ولایتش کامل باشد، کسی که محبّ مادرش زهرا (علیها السلام) باشد، نه آن جا برود [و] یک حرف هایی بزند و زهرا (علیها السلام) را با یکی دیگر مطابق کند. ای بدبخت ها! کجا می روید؟!

حالا که [امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله)] او را [یعنی سلمان را] آن جا [یعنی پیش خودش] برد، ولایت را به او پاداش می دهد، علی (علیه السلام) علم اولین تا آخرین را به او می دهد، او که این را نداشت. رفقای عزیز! بیایید حرف من را بشنوید، بیایید امام زمان (عج الله فرجه) شما را در آغوش بگیرد.

انواع ولایت؛ با چشم یقین دیدن و خنثی شدن چشم ظاهری؛ با یقین به جایی رسیدن

[حالا] چه کار کنیم؟! دنیا را نبینید! دنیا را نبینید، گر
باشید، نشنوید و نبینید؛ [پس] با چه چیزی ببینید؟! با
چشم ولایت ببینید، با چشم یقین ببینید. والله! اگر شما
با چشم یقین دیدید، این چشم ظاهری شما خنثی
می شود. ای جوان عزیز! یقین کن [که] اگر نگاه بد کنی
به چه گرفتاری گرفتار می شوی، به این یقین کن! [باید]
یقین کنی [که] عمر ما دارد کلید می اندازد، کجا
می رویم؟! چه کار می کنیم؟! به عقبی یقین کنیم که
[درورای] این عالم [یک] عالم دیگری هم هست،

[فقط] حرفش را ننزیم.

من گفتم [که] یک ولایت حلقی داریم، یک ولایت تجاری داریم [و] یک ولایت داریم [که همان] یقین [است]! رفقای عزیز من! هر کسی که به جایی رسید، از یقین رسید. سلمان از یقین به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رسید، حالا آنها هم علم اولین تا آخرین [را] به آنها می دهند. بیایید شماها در مسیر ولایت کار کنید [و] یقین داشته باشید، یک نیم ساعت وقت خودتان را، یک ساعت وقت خودتان را در صرف ولایت خرج کنید. حواستان این طرف و آن طرف نباشد. والله! اگر شما در مسیر ولایت کار کنید، شاگرد امام زمان (عج الله فرجه) هستید.

حرف ولایت زدن و خود را قاطی نکردن

الآن یکی از رفقای عزیز من در مجلس، یک روایتی گفت [که] امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید که خدا رحمت کند آن کسی که حرف ماها را برساند؛ اما خودش را قاطی نکند. در جای دیگر گفتم، به قول من بگوید؛ قال الصادق (علیه السلام)، قال الباقر (علیه السلام). ای دوست عزیز! شما این فرمایش را [که] فرمودید صحیح است، من در یک جای دیگر گفته بودم که یک شخصی بود، حرف‌ها را می‌شنید [و] می‌رفت در بلاد می‌گفت، امام صادق (علیه السلام) [به او] گفت: می‌خواهی امام بشوی یا پیغمبر؟! گفت: من؟! گفت: بله! چرا نمی‌گویی امام صادق گفت؟! امام باقر گفت؟! در

صورتی که صحیح [هم] می گفت. گفت چرا [به مردم] نمی گویی [که] این ها می گویند؟! خودت را مایه می گذاری.

کارکردن در مسیر ولایت، جهاد اکبر است.؛ جهاد اکبر و جهاد اصغر

والله! اگر شما در مسیر ولایت کار کنید که دارید کار می کنید، دارید جهاد اکبر می کنید؛ مگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نبود که من گفتم؟! یک جنگی بود که شش ماه طول کشیده بود، تمام این ها را آن جا آورد [و] به قول ما عوام ها معطل کرد، بعد صحبت کرد [و] گفت: این جهاد، جهاد اصغر بود، بیایید به روی جهاد اکبر

بروید!

تمام آن‌ها وحشت‌ناک شدند [یعنی وحشت کردند و] گفتند: شش ماه است [که] ما داریم زحمت می‌کشیم، دیگر کجا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌خواهد ما را روانه کند [که] جهاد اکبر باشد؟! [پیامبر (صلی الله علیه و آله)] گفت: جهاد با نفس. آیا ما می‌فهمیم [که] جهاد با نفس چیست؟! جهاد با نفس، دلت است! بیا دلت را کنار بگذار. [آن جنگیدن با دشمن] جهاد اصغر [بود]، این جهاد اکبر است. آن [را] که خدا می‌گوید عمل بکن، این جهاد اکبر می‌شود، امر خدا را به امر خودت ترجیح بده، این جهاد اکبر می‌شود.

اگر آن‌ها شش ماه آن‌جا در جنگ رفتند، شما در خانه‌ات هستی، پیش خانمت هستی، می‌خوابی و بلند می‌شوی [و] می‌نوشی؛ اما داری جهاد اکبر می‌کنی، [جهاد اکبر] همین حرف‌هاست؛ اما جهاد اکبر چیست؟! یقین به این حرف‌هاست، تا آخر دنبال کنید.

چرا خدا مُصْرَّرا نمی‌آمَرزد؟؛ در مسیر ولایت بودن و سست شدن

چرا [خدا] می‌گوید من مُصْرَّرا نمی‌آمَرزم؟! [چون] مُصْرَّرا می‌خواهد تا زنده است، گناه کند، خدا هم مُصْرَّرا در آتش می‌اندازد، مخلّد در آتش است. چرا؟! این می‌خواهد اگر صد سال، هزار سال [در دنیا] بود گناه کند.

یکی از رفقا این [مطلب] را از من سؤال کرد؛ [مُصَرِّباً یعنی حال توبه ندارد. اگر شما در مسیر ولایت بودید و سست شدید این خیلی خلاصه گناه است؛ یعنی یقین به ولایت ندارید. یقین ندارید که شما دارید دفاع از حریم ولایت می‌کنید؛ یعنی از حریم زهرا (علیها السلام) [دفاع] می‌کنید. رفقای عزیز! قربان‌تان بروم، از خدا بخواهید [که] عشق و محبت این کارها را به ما بدهد [و] ما تا آخر عمرمان علی (علیه السلام) بگوییم، تا آخر عمرمان زهرا (علیها السلام) بگوییم، تا آخر عمرمان خدا بگوییم.

کارساز را امام‌زمان (عج الله فرجه) بدانیم و اطاعتش کنیم تا حال و رفتارمان بهتر شود.؛ اطاعت کردن و اطاعة الله شدن؛ امام‌زمان (عج الله فرجه) مؤمن را

از ناراحتی درمی آورد.: متقی و ناراحتی رفقا

رفقای عزیز! ما باید کارساز را، ولی الله الأعظم (عج الله فرجه) امام زمان مان بدانیم، هیچ کسی را کارساز ندانیم. اگر ما امام زمان مان را کارساز بدانیم، حال ما بهتر از حالا می شود، رفتارمان بهتر از حالا می شود. ما باید امام زمانمان را اطاعت کنیم، ما باید ولی الله الأعظم (عج الله فرجه) را اطاعت کنیم. اگر اطاعت کنید، اطاعة الله می شوید.

همین جور که علم اولین تا آخرین را به سلمان داد، والله! امام زمان به شما می دهد والله! به دینم قسم! هر مشکلی [که] دارید [را] حل می کند، والله! به امام زمان (عج الله

فرجه) [قسم] اگر یک ناراحتی داشته باشی، شب می آید [و] تو را از ناراحتی در می آورد.

مگر نیست که امام صادق (علیه السلام) به یک شخصی می فرماید [تو] مریض شدی، [امام] می گوید من مریض شدم. آیا امام صادق (علیه السلام) مریض شده؟! اگر مریض شده [که] او را دکتر ببریم! [نه] حالی تو دارد می کند؛ می گوید: تا حتی آن کسالتی که تو داری، من [هم] دارم، من با تو یکی هستم، من تو را این قدر دوست دارم، من هم کسل می شوم.

به دینم قسم! به ایمانم قسم! من نمی خواهم [این را] بگویم [که] تملق بگویم، هر کدام از شما یک ذره

ناراحتی داشته باشید، به دینم! من ناراحتی دارم،
به وجدانم! من ناراحت می شوم، حالا یک کاری بکنید
[که] من ناراحت نشوم، یک فکری برای من بکنید،
به وجدانم! اگر اهل بیت شماها، بچه های شما، شماها
اصلاً انگار به جان من اتصال اید. خدایا! تو شاهد باش
[که] من تملق نمی گویم، حقیقت را می گویم؛ چرا
حقیقت را می گویم؟! شما ولایی هستید.

خود امام صادق (علیه السلام) هم همین را می گوید.
یک گل و گوشه ای یک کسی نگوید [که] ایشان تملق
می گوید یا می خواهد [کسانی] یک چیزی به او بدهند.
اگر من دروغ بگویم، آن چیزی که بخواهند به من
بدهند، مثل آن تنگیله ها بشود که امام زمان (عج الله

فرجه) به یکی داد.

**جریان آن دو نفری که می خواستند امام زمان (عج
الله فرجه) را ببینند.**

رفقای عزیز! دو نفر بودند این قدر امام زمان، امام زمان
(عج الله فرجه) کردند و [به مسجد جمکران یا مسجد
سهله] رفتند! حضرت آمد یک کیسه ای پُر از جواهرات
پیش آن ها گذاشت [و] گفت: من بروم تا این جا [و]
بیایم.

[آن دو نفر به درون این کیسه] نگاه کردند، دیدند
جواهرات است، [یکی از آن ها به دیگری] گفت: تا این
[شخص] می آید، [بیا روی سرش] بریزیم [و] او را

بگشیم. [یک دفعه] امام صدایشان زد [و گفت:] شما امام زمان (عج الله فرجه) کُش اید یا آمید که حاجت بگیرید؟! وقتی نگاه کردند، دیدند تمام آن‌ها [یعنی جواهرات] تنگیله است، اصلاً رزق من تنگیله بشود اگر من این [حرف] را از جور تملق بخواهم [به شما] بگویم، شیعه یعنی این!

زیارت رفتن و رسیدگی نکردن به نزدیکان خود

حالا تو چطور بلند می شوی [و] کربلا می روی؟! به یکی از رفقا گفتم: [آیا] می دانی [که] این بچه برادرت که این خانه اش این جور است؟! توی یک اتاق کوچک زندگی می کرده، حالا یکی یک تکه زمین به او داده، دو سال

آزگار است، سه سال است [که از] پیش او نمی رود [یعنی توانایی ندارد که این خانه را] سفید کند، یک لوله آب توی زیرزمین آن [خانه] کشیده، باید از آن جا توی این زیرزمین خاکی بروند [و آب] بردارند.

تو حالا [کربلا] رفتی، چقدر خرج کردی؟! شش صد هزار تومان خرج کردی، من نمی گویم کربلا برو. کربلای حالا مثل حاجی های سابق شده که باعث افتخار بود [که] یکی مکه می رفت، نه حالا. حالا [اگر] بگویی حاجی! اگر ده نفر باشد نه تایی آن ها همچنین می کنند [یعنی سرشان را برمی گردانند].

این [شخص که] دارد [کربلا] می رود، بابا! نمی گویم نرو!

بیا پنجاه تومان به این بده [و] یک دستی به گل و گوشِ این [خانه] بمال [و] برو! من نمی گویم نرو. تو امر امام حسین (علیه السلام) را اطاعت کن. کجا می روی؟! حالا هم که [از کربلا] آمدی [و] این بنده خدا را دعوت کردی یا یک چلوکباب، چلومرغ می دهی [و] این [شخص] را آتش می زنی، دخترِ این آتش می گیرد، پسرِ این آتش می گیرد، خود این آتش می گیرد، [وقتی] نگاه به این زندگی تو می کند، نگاه به زندگی خودش می کند، آیا می توانی جواب [خدا را] بدهی؟! آقای کربلایی! کجا می روی؟!

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیکم و رحمة الله

و برکاته.

زیارت رفتن و امر را بردن؛ اطاعت چیست؟

رفقای عزیز! من درباره اطاعت صحبت می کردم، گفتم این مردی که کربلا رفته، اطاعت نکرده. این رفته زیارت کرده و سیاحت کرده، حالا نه که بگوییم آن هم [خدا و امام حسین (علیه السلام)] چیزی به او نمی دهد، [چیزی به او] می دهد. اگر بدهد، کرامت امام حسین (علیه السلام) است، اگر بدهد، کرامت خداست، چرا؟! این [شخص] اطاعت نکرده؛ اطاعت این بود که پا روی هوای نفس خودش بگذارد، [و] اطاعت کند.

من نمی خواهم بگوییم، یکی از رفقای عزیز من، یک وقت

این جا آمد [و] گفت: من می خواهم عمره بروم، [آیا] بروم؟ من دیدم [که] این [شخص] سر تا پای آن قدرتش را شکسته [و] پیش من آمده. گفتم: برو عزیز من! خانواده‌ات را هم بردار [و] برو؛ اما ما باید یک اندازه‌ای به فکر این عبادتِ [با] اطاعت هم باشیم. اطاعت این است [که] یک دستی به گل و گوشِ فقرا هم بمالیم. انصافاً ایشان مالید؛ حالا می دانید چرا؟! آن دست که به گوش فقرا مالید، نمی خواهم یک قدری افزایش کنم؛ چون که ایشان در مجلس حضور دارد. حالا که یک دست به گل و گوش فقرا مالید [و] یک مبلغی برای فقرا داد، این یک نور می شود، این اطاعت می شود، عبادت نمی شود.

جدا کردن اطاعت از عبادت؛ تشنه فهم بودن؛ روح عبادت اطاعت است.

رفقای عزیز! اطاعت را از عبادت جدا کنید، ماقاطی کردیم. حالا این [انفاقی که این شخص کرد] یک نوری شد، این هم خودش، هم این اهل و عیالش را این [نورا] تحویل می‌گیرد، این نوری که به یک مؤمن کمک شد، این نور [هوای] آن [شخص] را دارد؛ والله! آن جا هم به آن نور اتصال می‌شود. اگر حج او قبول بشود، یک حج قبول شده [دارد].

رفقای عزیز! والله! این حرف‌ها مبنا دارد. من یک وقت ناراحت می‌شوم، [چون] می‌بینم که بعضی‌ها روی این

حرف‌ها خیلی تکیه نکردند [و] به فکر نواری دیگر می‌هستند. من از ایشان تشکر می‌کنم [که] تشنه هستند؛ اما ما باید تشنه فهم هم باشیم. حالا این آقا چه [کار] کرده؟! یک حج به جا آورده، یقین به آن هم دارد که دل یک شخصی را خوش کرده، حاجتش را برآورده [که] هفتاد حج و هفتاد عمره دارد، به دینم این هفتاد حج و هفتاد عمره اتصال به آن حجش می‌شود.

اینی که دل آن نفر را خوش کرده، دل امام صادق (علیه السلام) را خوش کرده، حضرت خودش می‌گوید. می‌گوید: دل من را خوش کرده، دل مادرم زهرا (علیها السلام) را خوش کرده، دل ما دوازده امام (علیهم السلام) را خوش کرده، خدا می‌گوید دل من را هم خوش کرده،

این حج رفته، عمره رفته، گوارایش باشد، [چون] یقین دارد. حالا چرا [ما] این [کار را] نمی کنیم؟! [چون که انفاق] سروصدا ندارد. همان علم الیقین است، همان یقین است، [وقتی که] یک حاجت برادر مؤمن را برآوریم، سروصدا ندارد. اگر سروصدا داشت، [آن را] می کرد؛ [اما] کربلا سروصدا دارد، عمره سروصدا دارد.

رفقای عزیز! بیایید هم این کار را بکنید [یعنی زیارت بروید]، هم آن را [یعنی انفاق کنید]. من حرفم سر این است [که] هم اطاعت کنیم، هم عبادت. نه [این که فقط] عبادت کنید [و] اطاعت نکنید. والله! آن حجی که تو می روی، روح ندارد. والله! آن کربلایی که می روی، روح ندارد، روحش اطاعت است! روحش اطاعت حسین

(علیه السلام) است، روحش اطاعت ائمه طاهرین
(علیهم السلام) است، کجا می روید؟! چه کار می کنید؟!
حیوان بودن بیشتر ما در مکه چون اطاعت نکردیم،
عبادت کردیم.

تو می نشینی [و] یک افتخاری می کنی [که] من کجا
بودم، من کربلا بودم، من حج [و] عمره بودم، چه کار
کردی؟! چرا ما آن جا [که] می رویم حیوان هستیم؟!
[چون] اطاعت نکردیم، آمدیم [که] عبادت کنیم.
رفقای عزیز! ببین اطاعت شما را، من را انسان می کند،
نه عبادت. مگر صدها، هزارها، میلیاردها نیستند [که]
عبادت می کنند [اما] اطاعت نمی کنند، چرا اهل آتش

هستند؟! من و تو هم همین طور هستیم، ما هم ولایت مان صوری است، ولایت ما هم شناسنامه ای است، اگر اطاعت نکنیم. ما این شناسنامه را محض شأن مان می کنیم، بیا شأنت را کنار بگذار [و] اطاعت کن!

به قول بعضی ها: دو دوتا چهارتا، مگر آن ها [عمر و ابابکر] چه کار می کنند که مورد لعنت شدند؟! نماز که می خوانند، روزه که می گیرند، جهاد که می روند، حج که می روند، عمره که می روند، بیتوته که می کنند، قرآن را که می خوانند، قرآن را ختم می کنند؛ اما اطاعت نمی کنند «الیوم اکملت لکم دینکم» را قبول نکردند، تمام عبادت شان هَبَاءً مَنثورًا [ست]، جخ [یعنی تازه] با

این عبادت‌هایشان جزء لعنت هم هستند، [چون] اطاعت نمی‌کنند.

**واجب‌تر از ولایت چیست که ما به جا بیاوریم؟!؛
یقین به ولایت داشتن و اطاعت کردن**

رفیق عزیز! دوست عزیز! چرا تو اطاعت نمی‌کنی؟! اسمت را حاج آقا گذاشتی، اسمت را نمی‌دانم متدین گذاشتی، اسمی روی خودت گذاشتی، تو اسمی هستی! کارهایت هم اسمی است، کارهایت هم اسمی است، بیا قدری تفکر داشته باش، چرا آن‌ها این جور می‌شدند؟! اطاعت نمی‌کنند، من هم اطاعت نمی‌کنم.

چرا ما از هزار نفرمان آن‌جا مثلاً یکی مان [را] می‌گویند

[که] اگر با دین از دنیا برود، ملائکه تعجب می کنند؟!
قربان تان بروم، گفتم: والله! دین نماز و روزه نیست،
دین نماز شب نیست، بیا یقین به دین داشته باش!
واجبات را به جا بیاور، ترک محرمات [کن؛ آن وقت]
امام صادق (علیه السلام) توی سینه اش می زند [و]
می گوید ضمانت تان [را] در بهشت می کنم، آیا رئیس
مذهب را قبول دارید یا نه؟! واجبات، واجب تر از ولایت
چیست که ما به جا بیاوریم؟! [آیا] واجبات نماز و روزه
است؟! واجب [این] است که تو ولایت را اطاعت کنی،
واجب [این] است که ولی الله الأعظم را، امام زمانت را
اطاعت کنی، چرا اطاعت نمی کنی؟! فردای قیامت ما
می رویم [و] می بینیم [که] ولایت مان صوری بوده، اگر

ولایت داری باید ولیّ خودت را اطاعت کنی. چرا [به او] ولیّ می گوید؟! چرا ولیّ الله الأعظم را اطاعت نمی کنی؟! این سلمان عزیز ولایت را اطاعت کرد، یقین به ولایت داشت، وقتی یقین به ولایت داشت، اطاعت را، اطاعت کرد. ما اول باید یقین داشته باشیم، بعد آن وقت ولیّ خودمان را اطاعت کنیم.

یقین و اطاعت و مصداق های آن

چرا می گوید که اگر امام زمانت را نشناسی، می میری به زمان جاهلیت؟! آیا این حدیث درست است؟! والله! پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفته! شناخت امام زمان (عج الله فرجه) یعنی چه؟! یعنی همین است که ما

می‌گوییم [که] آقا امام‌زمان (عج الله فرجه) پسر امام
عسکری (علیه السلام) است و امام دوازدهم (عج الله
فرجه) است؟! برو خجالت بکش! [آیا] این است؟!
[شناخت یعنی] باید امام‌زمانت را اطاعت بکنی! [اما] تو
هر کسی را می‌رسی اطاعت می‌کنی.

مگر این بلال عزیز نبود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله)
و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اطاعت کرد، چقدر خدا
به او درجه داد! این سلمان هم همین جوری بود، این‌ها
دوتا هستند [که] در تمام خلقت نابغه شدند. سلمان
نابغه است! می‌گوید: «سلمان مَثلاً أهل البيت»، جزء
اهل بیت شد، از کجا به این جا رسید؟ از یقین، از یقین و
اطاعت. ما نه یقین داریم و نه اطاعت. فقط حرف

می‌زنیم. حرف که فایده ندارد.

وقتی شما یقین به ولایت کردی، یقین به امام‌زمان (عج) الله فرجه) خود کردی، آن یقین تو را دارد [یعنی تو را حفظ می‌کند]. آن وقت آن یقین چیست؟! پرچم هدایت دستت می‌دهد. پرچم هدایت چیست؟! علم حکمت به تو می‌دهد. علم حکمت به تو می‌دهد، فدایت بشوم. وقتی علم حکمت داد تمام کارهایت روی حکمت می‌شود، آن است، [یعنی] علم حکمت است که پرچم هدایت است، [آن را] دستت می‌دهد. چطور دستت می‌دهد؟! دست کسی می‌دهد که همان پرچم را بخواهد، زیر پرچم [کسی] به غیر از ولی الله الأعظم امام‌زمان (عج) الله فرجه) نرود، کجا که نرفتیم؟! باید

باور کنیم که تمام مشکلات دنیا و آخرت ما، دستِ ولیّ الله الأعظم، امام زمان (عج الله فرجه) ماست.

منتظر یعنی آماده بودن برای جان فداکردن؛ نایبان امام زمان (عج الله فرجه) و مراجعه نکردن مردم به آن‌ها

منتظر یعنی چه؟! والله! ما هیچ کجا، هر کجا [که] پا می‌گذاریم، می‌بینیم آن [چه] که آن‌ها [یعنی ائمه (علیهم السلام)] گفتند، ما نیستیم! منتظر یعنی چه؟! منتظر [یعنی] شما [که] دارید [امر را] اطاعت می‌کنید، باید منتظر باشید [و بگویید] آقا جان بیا! فرمان به ما بده! ما [که] داریم امرت را اطاعت می‌کنیم، فرمان بده

[که] جان مان را قربانت کنیم. منتظر یعنی آن کسی که [جان بر کف است]، [شما] چه منتظری [هستی]؟! مگر امام زمان (عج الله فرجه) غایب است؟! چه کسی می گوید امام زمان (عج الله فرجه) غایب است؟! غایب تویی که نمی فهمی. امام زمان (عج الله فرجه) از نظرتو غایب است نه غایب کلی باشد. خب تو [که] همه جا می روی [و] همه جا را می زنی، چه کار به امام زمان (عج الله فرجه) داری؟!

مگر نیست که علی بن بابویه یا قولویه یا این ها [یعنی نوّاب امام زمان] بودند، امام زمان (عج الله فرجه) چهار نایب معلوم کرد. خدا می داند این حرف من را آتش زده! تو را به حق حضرت عباس قسم تان می دهم [که] بیایید

اگر توان دارید، این را از دل من بیرون کنید! حالا که نایب معلوم کرد، هیچ کس تاحتی آن بزرگ‌ها به این‌ها مراجعه نکرد که بیشتر از این نمی‌توانم اسم‌شان را بیاورم؛ مردم هم دنبال آن‌ها رفتند.

وقتی حضرت دید این جورى شد، دیگر [نایب] معلوم نکرد، به نایب‌هایش گفته بود [که] آن‌ها [یعنی مردم] باید دنبال شما بیایند، شما به منزله من هستید، دنبال مردم نروید! چه کسی مراجعه کرد؟! چه کسی می‌آید چهارتا [روایت] از این‌ها [یعنی نایب‌ها] نقل کند؟! چرا ما نمی‌فهمیم؟! حالا تو منتظر خودش هستی؟! اول آن یک اتوماتیک [یعنی نایب] نشانت می‌دهد، اول امام‌زمان (عج الله فرجه) [آن‌ها را تعیین کرد، مثل] آقا

امام حسین (علیه السلام) [که] نایبش را [به] کربلا روانه کرد [تا] ببیند [مردم از او] اطاعت می کنند یا نه! نکردند دیگر. آقا امام زمان (علیه السلام) هم نایب برای ما معلوم کرد، حالا تو همه اش بگو یا حجة بن الحسن! همه اش گریه کن [که] چرا من او را نمی بینم؟! چه چیزش را می خواهی ببینی?!

یقین اویس به امام زمانش با این که او را ندیده اما به دل خریده و یقین کرده است.؛ یقین به امام زمان (عج الله فرجه)

مگر اویس امام زمان (عج الله فرجه) خود را دید؟! اما یقین به امام زمانش دارد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

درباره او چه می گوید؟! یک کسی که امام زمان خودش را ندیده؛ اما به دل خریده [و] به دل یقین کرده [است].

رفقای عزیز! این قدر امام زمان، امام زمان نکنید! بیایید امام زمان (عج الله فرجه) را در دلتان جا بدهید، بیایید امام زمان (عج الله فرجه) را یقین کنید. امام زمان (عج الله فرجه) خودش گفته [که] ظهور من را بخواهید، بیایید وقتی یقین کردی [که] امام زمان (عج الله فرجه) در قلب توست، امام زمان (عج الله فرجه) پیش توست؛ تو بیا اطاعت کن! وقتی اطاعت کردی، آن جا پاداش به تو می دهد.

چشم حیوانی و چشم انسانی؛ تأمین شدن چشم

انسانی با ولایت یعنی با یقین؛ بستن چشم دنیایی و بازکردن چشم انسانی؛ بازکردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام زمان (عج الله فرجه) چشمان شان را به روی ولایت

بارها من گفتم ما چهارتا چشم داریم: دو چشم حیوانی داریم [و] دو چشم انسانی [داریم]. رفقای عزیز! آن چشم انسانی با ولایت تأمین می شود؛ یعنی با یقین تأمین می شود، بیا بید آن چشم ها را ببندیم! این چشم ها را باز کنیم! مگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام نبود که سه روز چشم هایش را از دنیا هم گذاشت. ما [که] می گوییم ولایت داریم، پشتوانه ما علی علیه السلام است، ما هستیم که «الیوم اکملت لکم دینکم» را قبول کردیم؛

[اما] تو دوتا چشم [که] داری، دوتای دیگر هم باز می کنی [و] نستجیرُ بالله نگاه به آن جا که خدا نگفته، نگاه می کنی! امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده [و] برای تو مکتب آورده، خودش مذهب است، مکتب هم برای تو آورده؛ می گوید من که علی (علیه السلام) هستم، سه روز نگاه به دنیا نکردم، نگاه به روی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کردم. صلوات بفرستید! [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] دارد شما را تمرین می دهد. مگر این ولی الله الأعظم، این آقا امام زمان (عج الله فرجه) نیست که وقتی به دنیا آمده، عمه اش می گوید: دیدیم [که حضرت] چشم هایش را باز نمی کند [و] مادرش ناراحت است؛ بعد حضرت [یعنی امام حسن

عسکری (علیه السلام) [صدا زد: عمه جان! بچه ام را بیاور! [وقتی] بچه اش را آوردند، چشمانش را [به] روی مبارک پدرش باز کرد؛ یعنی رو به ولایت. خودش ولی است؛ اما بین نگاهش را به دنیا نکرد. یک مؤمن هم نباید این قدر نگاهش [را] به دنیا بکند. اگر شما چشم ولایت تان را در کار انداختید، ولی الله الأعظم (عج الله فرجه) را به خودش قسم، دارید می بینید.

از امام زمان (عج الله فرجه) بخواهیم چشم ولایت ما را بینا کند.؛ یقین به امام زمان (عج الله فرجه) شناخت و اطاعت امام زمان (عج الله فرجه) است.؛ خدا یقین به ولایت را نمی سوزاند.؛ معنای یقین به امام زمان (عج الله فرجه)؛ اطاعت کردن و امر الله

شدن؛ تمام ائمه (علیهم السلام) یک نورند و یک امر دارند.

مگر این امیرالمؤمنین نیست که می گوید خدا [یی] که
نبینم اطاعت نمی کنم؟! علی (علیه السلام) چه
می گوید؟! [آن] یقینش به خداست. تو هم باید
امام زمان (عج الله فرجه) [را] که نبینی، اطاعتش را
نکنی؛ یعنی یقینت به امام زمان (عج الله فرجه) باشد!
آن یقین است که امام زمان (عج الله فرجه) را دارد
می بیند و آن یقین است که خدا را دارد می بیند. والله!
بالله! اگر یقین به ولی الله الأعظم (عج الله فرجه) بکنید،
امرش را اطاعت می کنید.

رفقای عزیز! بیایید این آخرالزمان از امام زمان (عج الله فرجه) بخواهید [که] ای امام زمان (عج الله فرجه)! آن چشم ولایت ما را بینا کن، ما یقین به تو کنیم. اگر، دوباره تکرار می‌کنم، چرا می‌گوید می‌میریم به زمان جاهلیت، اگر امام زمان (عج الله فرجه) خود را شناسیم؟! ما که امام زمان شناسیم! پس چرا می‌گوید شناختید؟! یعنی یقین نداریم؛ وقتی یقین نداریم شناختیم.

شناخت یعنی یقین است، وقتی یقین داری شناختی. اصل شناسایی ولی الله الأعظم امام زمان (عج الله فرجه) است. رفقای عزیز! فدایتان بشوم! بیایید یک قدری تفکر داشته باشید، بیایید یقین به امام زمان (عج الله

فرجه) داشته باشید [تا] به زمان جاهلیت نمیریم، [پیغمبر (صلی الله علیه و آله)] دارد زمان جاهلیت را [به] ما نشان می دهد [که] چه جوری بود، زمان جاهلیت به پیغمبرشان یقین نداشتند، به امامشان یقین نداشتند، والله! ما هم اغلب ما یقین نداریم!

رفقا! یقین به امام زمان (عج الله فرجه)، اطاعت امام زمان (عج الله فرجه) است! یقین به امام زمان (عج الله فرجه)، [این است که] امر امام زمان (عج الله فرجه) را اطاعت کنی، آن وقت ما در مسیر ولایت هستیم. هیچ وقت خدا یقین [به] ولایت را نمی سوزاند، والله! یقین به امام زمان (عج الله فرجه) را نمی سوزاند.

این جا اشتباه نشود که من می گویم [خدا] یقین به امام زمان (عج الله فرجه) [را] نمی سوزاند، یقین به امام زمان (عج الله فرجه) یعنی چه؟! یقین به امام زمان (عج الله فرجه)؛ یعنی هیچ کسی در تمام این خلقت ها، در تمام این عالم نیست که به غیر از امام زمان (عج الله فرجه) که ما فرمانش را ببریم. ما باید فرمان حجة بن الحسن (عج الله فرجه) را ببریم، فرمان ایشان فرمان خداست، فرمان ایشان فرمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، فرمان ایشان فرمان دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) است، خودش هم جزء آنهاست. آنها همه یک نورند.

رفقا! اگر دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام)

می‌گویم، ایراد نکنید! می‌خواهم بگویم این‌ها یک نورند [و] یک امر دارند؛ اما هر کدام در زمان خودش [است]. اگر شما امر ولی الله الأعظم را، امام زمان (عج الله فرجه) را اطاعت کردی، امر الله می‌شوی، چرا می‌گوید امر الله؟! خب امر امام زمان (عج الله فرجه) امر خداست [که] می‌گوید امر الله شدی؛ اگر نه [به جای امر الله] می‌گفت امر امام زمان (عج الله فرجه). چرا [به] امر امام زمان (عج الله فرجه) امر الله می‌گوید؟! یعنی این‌ها همه‌شان یک امر هستند.

چرا اگر شما ولایت را قبول کردی، دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) امضا می‌کند؟! [چون] همه‌شان یک نورند، همه‌شان یکی هستند، همه‌شان

یک وجود هستند. مگر روایت نداریم [که] این آقا رسول الله (صلی الله علیه و آله) با امیرالمؤمنین یک بدن هستند، دوتا شدند؟! آنها [یعنی ائمه (علیهم السلام)] هم همین جور هستند، هر کسی که در تمام خلقت سقوط کرد، امر را اطاعت نکرد! هر کسی که به جایی رسید امر را اطاعت کرد! رفقای عزیز! بیایید یقین کنیم [و] امر امام زمان مان را اطاعت کنیم.

حاضر بودن آقا امام زمان (عج الله فرجه)؛ شهوت را از امام زمان (عج الله فرجه) بالاتر دانستن؛ مؤمن کار لغو نمی کند.

آقا امام زمان (عج الله فرجه) حاضر است. هر روزی به

خانه بعضی‌ها می‌روی [و] می‌بینی [که] تلویزیون‌شان بزرگ‌تر شده، آدم انتظار دارد کوچکش کند [و] یواش یواش آن را بردارد؛ [اما] وقتی می‌روی [می‌بینی] بزرگ شده، عوض این که عقلش بزرگ بشود، تلویزیونش بزرگ شده [است]، باز [به من] می‌گویند چرا ناراحت می‌شوی؟! باباجان! حالا آن‌ها را می‌توانی دورشان را هم بگیری، دیگر خودت یک گوشه‌ای برو، امر یعنی این!

تو هنوز داری امر شهوت را اطاعت می‌کنی، به دینم قسم! تو امر شهوت را از امام‌زمان (عج الله فرجه) بالاتر می‌دانی! بس است دیگر! آرام بگیرید! شهوت‌تان را از امر امام‌زمان (عج الله فرجه) بالاتر می‌دانید. به قرآن!

یکی من را دعوت می کند، می گویم این ها رشد کردند دیگر، [اما] یک ماه می سوزم [چون وقتی] می روی می بینی تلویزیونش بزرگ تر شده، هر چه می گویی اطاعت کنید، زن و بچه تان را بازی دادید، [این] چه اطاعتی است [که] ما می کنیم؟!

حالا پس فردا [به] مکه می روند، ببین چه چیزی می آورند؟! یک چیزی قایم می کند، یک چیزی این جور می کند، یک چیزی آن جور می کند، ببین [آیا] این خوب هایمان [که به مکه] می رود، [می آید] یک چادر برای این بیچاره، بنده خدا بستاند [یعنی بخرد]؟!!

رفقای عزیز! فدایتان بشوم، به قرآن! من ناراحت

می شوم، شماها را می خواهم، بیایید به این حرف ها یقین کنیم، بیایید این [حرف ها] را اطاعت کنیم. حالا بچه ات آن جا می رود، دخترت آن جا می رود، من نمی گویم [تلویزیون] داشته باش یا نداشته باش! خودت برو کنار! خودت بدان [که نگاه به تلویزیون] کار لغوی است، مؤمن که کار لغو نمی کند. والله! تمام این کارها که ما داریم می کنیم، بیشترش عبادت است، اطاعت نیست.

متقی عقبی را می بیند.؛ دنیا ما را بازی گرفته است، بیایید از این بازی ها کنار بروید.؛ بیایید پرچم امام زمان (علیهم السلام) و پرچم توحید را در دست بگیرید!

به روح تمام انبیاء! من اول ثابت کردم [که] یک ذره شما ناراحت باشید، من ناراحتم؛ اما دارم عقبی را می بینم، دنیا ما را بازی گرفته، بیایید از این بازی ها کنار بروید. من نمی خواهم بگویم، من از اول عمرم بازی نکردم، یک دفعه فقط مَرّه بازی رفتیم. من حساب کردم [که] ائمه (علیهم السلام) بازی نکردند، این یقین به ائمه (علیهم السلام) است!

هر چه که می خواهید بخرید، ببینید امام زمان (عج الله فرجه) راضی است؛ [آن وقت] بخرید. هر کاری می خواهید بکنید، ببینید امام زمان (عج الله فرجه) راضی است؛ [آن وقت] بکنید. پرچم امام زمان (عج الله فرجه) در دست تان باشد! ای شیعه های مصنوعی!

هرچه می خواهد بشود!

شیعه باید پرچم امام زمان (عج الله فرجه) دستش باشد؛
تا امام زمان (عج الله فرجه) بیاید [و] آن پرچم «جاء الحق» را بگیرد [و] پرچم شما اتصال به آن باشد، من این انتظار را از شما دارم! پرچم توحید در دست شما باشد، پرچم امام زمان (عج الله فرجه) در دست تان باشد، مگر نوشته «جاء الحق و زهق الباطل»؟! بیایید پرچم امام زمان (عج الله فرجه) [که] بر حق است، [را در] دست بگیرید. [شما] پرچم چه کسی را دست گرفتید؟! پرچم هوا را، پرچم شهوت مان را؟!!

رفقای عزیز! بیایید به تندی من کاری نداشته باشید،

والله! بالله! تالله! دلم برای یک عده‌ای می‌سوزد، از
عمق بدنم می‌گویم، می‌بینم شما کم نگذاشتید،
می‌خواهم کم‌تان نگذارم. بیایید پرچم توحید [در]
دست بگیرید! بیایید پرچم امام‌زمان (عج الله فرجه) در
دست بگیرید! پرچم امام‌زمان (عج الله فرجه) چیست؟!
فرمان امام‌زمان (عج الله فرجه) است، پرچم امام‌زمان
(عج الله فرجه) چیست؟! فرمان قرآن مجید است،
[فقط] از حرف‌هایشان خوش‌تان نیاید، بیایید از عمل
[هم] خوش‌تان بیاید، تا من عمل شماها را ببینم [و]
خوشم بیاید!

پرچم توحید در دست سلمان، در دست بلال سیاه بود،
کجا رفتند؟! ببین علی (علیه السلام) زیر پرچم سلمان

آمده، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) زیر پرچم سلمان آمده، جبرئیل زیر پرچم سلمان آمده، تفکر داشته باشید. بیایید این جوری بشویم!

حالا یک کسی [که] کج سلیقه [است] نگوید که این‌ها زیر پرچم آمدند؛ یعنی چه؟! پرچم یکی است. من به [خاطر] این روایت، [این حرف را] می‌گویم که امام صادق (علیه السلام) [به آن شخص] می‌گوید: [تو که] مریض شدی! می‌گوید: ما مریض شدیم. [تو که] خوب شدی! ما [خوب شدیم]. ما یک پرچم توحید در تمام خلقت داریم، یک پرچم ولایت در تمام خلقت داریم. شما ارزش دارید؛ چرا خودتان را بی‌ارزش می‌کنید؟!

یا علی